

تحلیل تطبیقی تصاویر بلاغی عشق، غم و مرگ در اشعار سهراب سپهری و مولوی

آزاده اسلامی*

سید اسماعیل قافله‌باشی**، مهدی فیاض***

چکیده

از میان شاعران صاحب سبک معاصر، سهراب سپهری شاعری است که شعرهایی با رنگ و بو و نگرش عرفانی دارد. با توجه به عرفانی بودن برخی از این اشعار و نیز سرآمد بودن سپهری در میان شاعران عصر خود، بررسی مقایسه‌ای میان عناصری چون عشق، غم و مرگ در اشعار سپهری و مولوی می‌تواند نشان دهد چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در نگاه این دو شاعر وجود دارد. این سه عنصر از عناصر اصلی و مفاهیم مشترک انسانی است که نوع نگاه شاعران به این مفاهیم می‌تواند بیانگر تفاوت‌ها و تشابه‌های اندیشگانی آن‌ها باشد به خصوص که هر دو شاعر نیز گرایش و تمایلات عرفانی دارند. این پژوهش به دلیل تفاوت در حجم آثار دو شاعر کیفی است و استفاده از جدول، تنها به دلیل سامان دادن و ایجاد نظم در بررسی و تحلیل داده‌هاست. در این پژوهش، از تمام اشعار سپهری و سه دفتر اول مثنوی استفاده شده است. همچنین، برای رسیدن به این هدف از ابزار «تشبیه» استفاده شده است؛ زیرا تصاویر بلاغی و به ویژه تشبیه، نشان دهنده تصورات هنرمند از

* دانشجوی دکتری ادبیات عرفانی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین (نویسنده مسئول)،

Eslami2534@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین،

mghafelebashi@yahoo.com

*** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین،

m7.fayyaz37@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۲۳

خود و هستی است و نسبت به بیان مستقیم این مزیت را دارد که با ناخودآگاه شاعر نیز در ارتباط است. بررسی‌ها در این پژوهش نشان می‌دهد که سپهری نسبت به مولوی، از طبیعت، به عنوان مشابه بیشتر استفاده کرده و عالی‌ترین پدیده‌ها و عناصر را به طبیعت و عناصر آن تشبیه کرده است. این نکته، نشان می‌دهد که خداوند و طبیعت در تصورات سپهری و عرفان طبیعت‌گرای او همدوش و برابرند. درحالی که مولوی در تشبیهات خود از مشبه‌به‌های مربوط به طبیعت به گونه‌ای استفاده کرده است، که نشان می‌دهد طبیعت، بالاترین پدیده نیست و در تصورات او امری متعالی که فراتر از طبیعت و نیروهای آن است، وجود دارد. همچنین، این پژوهش نشان می‌دهد که نگرش مولوی و سپهری به سه بن‌مایه «عشق»، «غم» و «مرگ»، به هم شبیه و نزدیک است. هر دو شاعر، به غم و مرگ، نگاهی مثبت دارند.

کلیدواژه‌ها: مولوی، سهراب سپهری، مثنوی، تشبیه، عشق، غم، مرگ.

۱. مقدمه

هنرمند پدیده‌های ذهنی را با ابزارهایی چون رنگ، واژه، صوت، ماده و... عینی می‌کند. از پرکاربردترین این ابزارها، واژگان و حروف هستند که خمیرمایه کار شاعران و نویسندگان ادبیات و بخصوص نمود بارز آن یعنی شعر، تجربه‌ای ذهنی است که شاعر درباره محیط پیرامون و ارتباط بین اشیا، انسان‌ها و... برقرار می‌کند. در این ارتباط برقرار کردن، اشیا و... ویژگی‌های ذاتی خود را از دست می‌دهند و از منظرهای گوناگون، برجستگی‌های خاصی می‌یابند که این برجستگی‌ها حاصل تخیل شاعر است و به تولید سبک ادبی منجر می‌شود. تصویر یکی از مهم‌ترین عناصر شعری محسوب می‌شود که به دلیل قرار گرفتن در حوزه بلاغت همواره به عنوان عنصری زیباشناختی مطرح بوده است. سابقه بلاغی تصویر به ویژه در مطالعات زبان فارسی موجب شده تا معمولاً نقش آن به صورت منفرد بررسی شود. این در حالی است که تصاویر شعری افزون بر کارکرد زیباشناختی، کارکردهای معنایی نیز دارند. بنابراین کشف ساختار حاکم بر تصاویر با تکیه بر ارتباط میان آنها، یکی از راههای دستیابی به معانی متن محسوب می‌شود. بررسی تصاویر بلاغی و تشبیهات اثر ادبی، می‌تواند دریچه‌ای به جهان ذهن و باورهای هنرمند باز کند. از این جهت، ابزار مقایسه میان چند مفهوم کلی (عشق، غم و مرگ) از راه بررسی تشبیهات میان دو شاعر، علاوه بر دقیق بودن می‌تواند لایه‌های پنهانی از معانی نهفته در متن را کشف

و بررسی کند. به ویژه که زبان عرفان، زبانی نمادین است و از تشبیه و استعاره برای بیان منظور و تقریب معنی به ذهن بسیار کمک می‌گیرد.

عرفان یک جریان پویا و زنده است که در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون در کسوت‌های مختلفی در ادبیات و سایر هنرها خودش را نشان داده است. مثنوی را شاید بتوان بزرگترین اثر ادبی و عرفانی زبان فارسی دانست. اما عرفان‌گرایی در شعر و ادبیات پس از آن متوقف نشده است و تا به امروز نیز ادامه دارد. یکی از بزرگترین شاعران دوره معاصر، سهراب سپهری است که در اشعارش نگرشی عرفانی دیده می‌شود. از این جهت از منظر شعر و ادب عرفانی می‌توان در مواردی شعر سهراب را با مثنوی که اثری کاملاً عرفانی است، مقایسه و بررسی کرد. هدف از این مقایسه پیدا کردن اشتراکاتی در نگرش این دو شاعر بر اساس عناصر عشق، غم و مرگ است. دلیل این مقایسه نیز وجود اشتراک در شعر هر دو شاعر است:

- هر دو شاعر صاحب سبک محسوب می‌شوند.

- در آثار هر دو نگرش عرفانی وجود دارد.

- در اشعار آنها تشبیهات و استعاره‌های فراوانی وجود دارد.

یکی از راه‌های کشف جهان ذهنی هنرمند، بررسی تصاویر ادبی و بلاغی است. اینکه شاعری مفاهیم انتزاعی را با تصاویری زیبا و دلچسب بیان کند، نشان دهنده نگرش جمال-گرایانه اوست. بر این اساس در این پژوهش بنا بر این گذاشته شده است تا مفاهیم مشترکی چون عشق و محبت، غم و اندوه و حسرت، مرگ‌اندیشی از منظر تشبیه که اساس تصاویر بلاغی است، بررسی و مقایسه شود.

کارکرد تشبیه برای توصیف و تعریف و تقریب مطالب به ذهن مخاطب است. «تشبیه، مانده کردن چیزی است به چیزی، مشروط بر این که آن ماندگی مبتنی بر کذب باشد نه صدق، یعنی ادعائی باشد نه حقیقی.» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۶۶) بنا به گفته شفیع کدکنی، اگر هنرمندی در ارائه تصویرهای شعری خود، از دیگران تقلید نکرده باشد، می‌توان با بررسی دقیق آن تصویرهای شعری، بسیاری از ویژگی‌های روحی و افق دید و اندیشه او را کشف کرد (شفیع کدکنی، ۱۳۹۳: ۲۱). تشبیه چهار رکن دارد؛ مشبه، مشبه‌به، وجه‌شبه و ادات تشبیه. اینکه شاعری در شعر خود از چه مشبه‌به‌هایی استفاده کرده است، علاوه بر اینکه نشان دهنده میزان قدرت و هنرمندی او در خلق تصاویر بلاغی است، نشان‌دهنده این نکته نیز هست که ذهن شاعر چه گرایش‌ها و سوگیری‌هایی ممکن است، داشته باشد. مثلاً

استفاده فراوان از عناصر زیبای طبیعت می‌تواند بیان‌گر این نکته باشد که هنرمند، نگاهی جمال‌گرایانه دارد. همچنین می‌تواند نگرش هنرمند را نسبت به طبیعت نشان دهد، حتی اگر مشبه‌ها از عناصر طبیعت نبوده باشند.

۲. پیشینه پژوهش

در بارهٔ مثنوی و همین‌طور سپهری کتاب‌ها و مقاله‌های بسیار زیادی نوشته شده است؛ اما کتاب‌ها و مقاله‌هایی که در حوزهٔ سه مفهوم عشق، غم و مرگ در آثار این دو شاعر باشد، محدودند. این پژوهش از دو منظر با این آثار متفاوت است. اولاً، پژوهش‌های مربوط به این موضوعات به طور کلی و اجمالی بررسی شده‌اند؛ در حالی که پژوهش حاضر براساس تشبیه انجام شده است. همچنین پژوهش حاضر آثار دو شاعر را با هم مقایسه و بررسی کرده است. تنها یک مقالهٔ همایشی با موضوع مقایسه میان اندیشه‌های سپهری و مولانا یافت شد که در دومین همایش شرق‌شناسی به طبع رسیده است:

- «مزیدی، محمدجعفر، تطبیق اندیشه‌های عرفانی مولانا و سهراب سپهری، دومین همایش بین‌المللی شرق‌شناسی، مطالعات ایرانی و بیدل‌پژوهی، هند، مؤسسهٔ سفیران فرهنگی مبین» مقالهٔ مذکور نگاهی بسیار سطحی و گذرا به عرفان‌گرایی هر دو شاعر دارد و با این پژوهش هم‌پوشانی ندارد.

- «شریفیان، مهدی، بررسی فرآیند نوستالوژی در اشعار سهراب سپهری، پژوهشنامهٔ ادب غنایی، سال پنجم، شماره هشتم. این مقاله تنها به غم غربت در اشعار سهراب سپهری پرداخته است و با پژوهش حاضر تفاوت اساسی دارد.

- «اسپهرم، داوود و تصدیقی، سمیه، استعاره شناختی عشق در مثنوی مولانا، متن پژوهی ادبی، دوره ۲۲، شماره ۷۶. ص ۸۷-۱۱۴» مقالهٔ یاد شده فقط به موضوع عشق در مثنوی بر اساس استعاره‌های شناختی پرداخته است و از نظر جامع بودن و شیوهٔ کار با این پژوهش متفاوت است.

- «امین، احمد و صادقی، علی اصغر، جایگاه غم و شادی در مثنوی مولانا و مقایسهٔ چند دیدگاه متفکر گذشته و امروز، کنفرانس بین‌المللی مطالعات زبان، ادبیات و فرهنگ، تفلیس، کشور گرجستان» مقالهٔ یاد شده، نگاهی اجمالی به نگرش مولانا

درباره موضوع غم و شادی دارد و بیشتر به شادی پرداخته است و با پژوهش حاضر هم‌پوشانی ندارد.

- «شهباز، محسنی، مرگ از نگاه مولوی، فصلنامه علمی- پژوهشی زبان و ادب فارسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنج، سال چهارم، شماره ۱۳، ص ۱۲۹-۱۴۰» این مقاله به بررسی مرگ در مثنوی و فیه ما فیه پرداخته است و تأکیدش روی «مرگ اختیاری» بوده است و با پژوهش حاضر تفاوت اساسی دارد.

- «عباسی، زهرا و خسروی، امین، دو فصلنامه علمی- پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، سال نهم، شماره ۱۷، ص ۷-۳۰» این مقاله به بررسی نظریه تکامل و خلق مداوم و مرگ پرداخته است و ارتباطی به پژوهش حاضر ندارد.

۳. عرفان در مثنوی معنوی و اشعار سهراب سپهری

عرفان به دلیل نگاه ذوقی و هنری که به هستی دارد، جریانی زنده و پویاست و در مکان‌ها و زمان‌های گوناگون در شکل و شمایل متناسب با آن مکان‌ها و زمان‌ها ظاهر می‌شود. «پس نباید بر این پندار بود که در این قرن "معراج پولاد و اصطکاک قدرت" بشر از ادراک عرفانی باز ایستاده است.» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۳۸) عارفان، عرفان را تنها راه نجات انسان از ظلمت جهل و نادانی و احساس پوچی می‌دانند (یثربی، ۱۳۸۲: ۱۰۲). از میان شاعران گذشته، مولوی از برجسته‌ترین عارفان به شمار می‌آید. از متأخرین نیز، می‌توان به سهراب سپهری اشاره کرد که اشعارش گرایش‌ها و تمایلات عرفانی او را نشان می‌دهد. نگرش عرفانی او تحت تأثیر آیین‌های شرقی قرار دارد. «آموزه‌های اخلاقی هندویسم و بودیسم در بارزترین وجه آن یعنی «آهیمسا» (پرهیز از آزار موجودات زنده) چنان باب طبع سهراب واقع شد که حجم چشمگیری از هشت کتاب به این موضوع اختصاص دارد.» (پارساپور و فتوحی، ۱۳۹۲: ۳۵) نظام فکری سپهری، مشخص و هدفمند است و از جهان و پدیده‌ها تفسیری عرفانی دارد (نوروزی داوودخانی، ۱۳۹۱: ۱۹۶).

۱.۳ عشق

عشق از انتزاعی‌ترین مفاهیم مربوط به انسان است که شاید نتوان تعریف دقیقی از آن ارائه داد. این عنصر از اصلی‌ترین دست‌مایه‌های شاعران و نویسندگان در متون ادبی و عرفانی است. از ویژگی‌های این پدیده، تجربی بودن آن است و امروزه از عشق، تعبیرهای گوناگونی می‌شود. کسانی که آن را تجربه کرده‌اند، تفسیرها و بیان‌هایی از آن دارند. بدون شک، مولانا یکی از این تجربه‌گران عشق است. از نظر او «عشق با هر گونه توضیح عقلانی ضدیت دارد.» (شیمل، ۱۳۸۹: ۴۶۸)، «عشق تنها شیوه‌ای است که با آن می‌توان به اعماق وجود انسانی دیگر دست یافت.» (فرانکل، ۱۳۹۵: ۱۷۳) اریک فروم معتقد است که در عشق تضاد صورت می‌گیرد. بدین گونه که عاشق با معشوق یکی می‌شود، درحالی که از او جداست (فروم، ۱۳۹۴: ۱۸).

عشق، از کلیدی‌ترین واژه‌های ادبیات و همچنین عرفان نیز هست. مولوی، اصالت را به عشق الهی می‌دهد و عشقی را که صبغه جنسی دارد، «عشق‌هایی کز پی رنگی بود» می‌خواند و اگر این عشق الهی باشد، آن را مایه کمال و رشد فرد می‌داند. از نظر او «عشق به خدا، متضمن علم و عمل و کمال است.» (چیتیک: ۱۳۸۹: ۲۴۶).

عمر که بی‌عشق رفت هیچ حسایش مگیر / آب حیات است عشق، در دل و جانش پذیر
هر که به جز عاشقان ماهی بی‌آب دان / مرده و پژمرده است گرچه بود او وزیر
(دیوان ۱۰/۱-۱۱۹۰۹)

مولوی در مثنوی، عشق را با تشبیه کردن به عناصری از طبیعت چون آتش، دریا، باغ سبز و... بیان و تصویر می‌کند.

آتش عشق است کاندر نی فتاد / جوشش عشق است کاندر می فتاد
(د، ص ۵، ب ۱۰)

باغ سبز عشق کاو بی‌انتهاست / جز غم و شادی در او بس میوه‌هاست
(د، ص ۸۲، ب ۱۷۹۳)

پس چه باشد عشق دریای عدم / درشکسته عقل را آنجا قدم
(د، ص ۵۴۸، ب ۳۹۲۰)

تحلیل تطبیقی تصاویر بلاغی عشق، غم و مرگ در اشعار سهراب ... ۳۷

در ابیات دیگری که از سه دفتر نخست مثنوی استخراج شده است، عشق به جانِ طور، اسطرلابِ اسرار خدا، عروس، گلاب، لوت و پوت جانها و شمع تشبیه شده است:

عشق جان طور آمد عاشقا طور مست و خر موسی صاعقا

(د، ص ۶، ب ۲۶)

علت عاشق ز علتها جداست عشق اسطرلاب اسرار خداست

(د، ص ۹، ب ۱۱۰)

عشق و جان هر دو نهانند و ستیر گر عروسش خوانده‌ام عیبی مگیر

(د، ص ۶، ب ۱۹۹۲)

همچو کوره عشق را سوزیدنی است هر که او زین کور باشد کوره نیست

(د، ص ۲۳۷، ب ۱۳۷۷)

عشق باشد لوت و پوت جانها جوع از این روی است قوتِ جانها

(د، ص ۴۷۴، ب ۳۰۳۴)

بر سر و رویش گلابی می‌زدند از گلابِ عشق او غافل بُدند

(د، ص ۷، ب ۳۸۶۸)

لیک شمع عشق چون آن شمع نیست روشن اندر روشن اندر روشنی است

(د، ص ۵۱۳، ب ۳۹۲۰)

جدول تشبیهات مربوط به عشق در مثنوی معنوی

شماره بیت	نوع تشبیه	وجه شبه	مشبه‌به	مشبه
۱۰/۱	ساده	سوزناک بودن	آتش	عشق
۱۷۹۳/۱	ساده	زنده و زیبا بودن	باغ سبز	عشق
۳۹۲۰/۳	ساده	نامحدود بودن	دریای عدم	عشق
۲۶/۱	ساده	مایهٔ حیات بودن	جان طور	عشق
۱۱۰/۱	ساده	ابزار شناخت بودن	اسطرلاب اسرار خدا	عشق
۱۹۹۲/۱	ساده	نهان و مستور بودن	عروس	عشق
۱۳۷۷/۲	ساده	سوزاننده و نابودکننده بودن	کوره	عشق
۳۰۳۴/۳	ساده	مایهٔ حیات بودن	لوت و پوت جانها	عشق
۳۸۶۸/۳	ساده	مایهٔ سرخوشی بودن	گلاب	عشق

وجه‌شبهه در تشبیهات بالا در بیشتر موارد وجه‌شبهه‌های مثبت است. بدین معنا که به صفات زیبا و جمالی عشق اشاره دارد. مانند: بسیار ثمر داشتن (تشبیه عشق به باغ سبز)، مایه رشد بودن (تشبیه عشق به لوت و پوت جانها)، روشنایی بخش بودن (تشبیه عشق به شمع و چراغ)، باعث سرزندگی و نشاط بودن (تشبیه عشق به گلاب) و تنها در دو جا به سوزاندگی عشق اشاره کرده است (تشبیه عشق به آتش و کوره).

بررسی این تشبیهات و وجه‌شبهه‌های در نظر گرفته شده نشان می‌دهد که، عشق در ذهن مولانا مفهومی زیباست. همچنین، تصاویر مربوط به عشق، ساده هستند (آتش، دریا، باغ سبز و...) و یک تصویر کلی و انتزاعی را به مخاطب القا می‌کنند. درواقع، تشبیهاتی که به کار رفته‌اند، یکی از ویژگی‌های عشق را نشان می‌دهند و نمی‌توانند تفسیری کلی و چندجانبه ارائه دهند.

در شعر سپهری نیز تصاویر مربوط به عشق زیبا هستند؛ اما تفسیرشان پیچیده‌تر است.

و عشق، سفر به روشنی اهتزاز خلوت اشیاست.

و عشق

صدای فاصله‌هاست

صدای فاصله‌هایی که غرق ابهامند.

نه

صدای فاصله‌هایی که مثل نقره تمیزند

و با شنیدن یک هیچ می‌شوند کدر

(سپهری، ۱۳۸۳: ۳۰۸).

در شعر سهراب، تشبیهات مرکبند و تصاویر تو در تو هستند. در شعر مسافر، عشق به سفر تشبیه شده است. سفری که به سوی روشنی اهتزاز خلوت اشیا می‌رود. درک و تصوّر این تصویر برخلاف تصاویر و تشبیهاتی که مولوی آورده بود، دشوار است و ذهن و تخیل مخاطب را به کار می‌گیرد. متناسب با آن نیز تفسیرهای بالا و بلندتری را بر می‌تابد. از لابه‌لای همین تفسیرهاست که اندیشه‌های عرفانی سپهری نقاب از چهره بر می‌دارند. در جایی دیگر می‌گوید: «پشت دریاها شهری است/ که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است» (سپهری، ۱۳۸۳: ۳۶۴) تجلی، از اصطلاحات رایج در عرفان است. «در عرفان نظری و حکمت اشراقی و ذوقی، خلقت جهان عبارت از تجلی حق است که همه چیز را آفرید.»

(سجادی، ۱۳۹۳: ۲۲۳) عبدالرزاق کاشانی نیز به انوار غیبی که بر دل سالک آشکار می‌شود، تجلی می‌گوید (کاشانی، ۱۳۹۱: ۱۷).

«تجلی، ظهور حق را گویند به هر صورت و هر کیفیت و هر صفت که باشد؛ خواه در مظاهر اعیان علوی و مقامات معنوی باشد، خواه در مظاهر سفلی و مجالی حسّی بود.» (بی-نا، ۱۳۹۰: ۳۸۳)

با توجه به معنای عرفانی تجلی، در شعر سپهری می‌توان پنجره را استعاره از دل گرفت و آن را این گونه معنا کرد: «جایی که دلها در آن انوار غیبی را به راحتی دریافت می‌کنند». بند بعدی شعر نیز این تفسیر عرفانی شعر را تأیید می‌کند. «شاخه معرفت» با توجه به بار عرفانی واژه «معرفت» حضور معنا و نگاه عرفانی را در شعر برجسته‌تر می‌کند.

بامها جای کبوترهایی است، که به فواره هوش بشری می‌نگرند.
دست هر کودک ده ساله شهر شاخه معرفتی است.

(سپهری، ۱۳۸۳: ۳۶۴)

تشبیه هوش به فواره نشان می‌دهد که نگاه شاعر به عقل و هوش انسان مانند سایر عرفاست. بدین معنا که عقل و هوش انسان را محدود می‌بیند، همانند فواره‌ای که تا ارتفاع کمی اوج می‌گیرد و دوباره سرنگون می‌شود.

سپهری در صدای پای آب می‌گوید:

«من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن.

من ندیدم بیدی، سایه‌اش را بفروشد به زمین.

رایگان می‌بخشد، نارون شاخه خود را به کلاغ.

هر کجا برگی هست، شور من می‌شکفت.

بوته خشخاشی، شست و شو داده مرا در سیلان بودن.»

(سپهری، ۱۳۸۳: ۲۸۸)

در شعر بالا سپهری طبیعت و محیط اطراف خود را در صلح و آشتی می‌بیند. این نگاه صلح‌بینانه از ویژگی‌های نگاه عرفانی است. در عرفان، تمام هستی، مظهر عشق خداوند است. همین نگرش، سبب می‌شود که تمام موجودات هستی برای عارف قابل احترام و دارای قداست باشند. این تقدس و احترام به صلح ختم می‌شود. در واقع «همه موجودات

در عشق خداوند سهیم‌اند، عشقی که انگیزه خلقت بوده است. پس، همه موجودات محب و عاشق‌اند.» (چیتیک، ۱۳۸۹: ۲۲۹) مولوی این صلح‌گرایی با هستی را در دفتر چهارم این گونه بیان می‌کند:

من که صلحم دایماً با این پدر	این جهان چون جتستم در نظر
من همی‌بینم جهان را پر نعیم	آب‌ها از چشمه‌ها جوشان مقیم
بانگ آبش می‌رسد در گوش من	مست می‌گردد ضمیر و هوش من
شاخه‌ها رقصان شده چون تاییان	برگ‌ها کف زن مثال مطربان

(مولوی، ۱۳۷۸: ۶۸۹)

۲.۳ غم

غم، درد و رنج از رایج‌ترین احساسات و عواطف درون آدمی است. عرفان به دلیل نگاه جمال‌گرایانه‌ای که به هستی دارد، نه تنها تلخ و غمناک نیست، بلکه زیبا و غم‌زداست. «صاحبان ادیان شرقی و آئین‌های اشراقی عرفانی، همواره در تلاشند خود را با آهنگ و هارمونی هستی هم‌ساز و هم‌نوا کنند. هدف آنان، یگانگی و مسالمت با عالم وجود است.» (فرانکلین، ۱۳۹۲: ۲۴۷). مولوی در مثنوی دو نوع غم را تصویر می‌کند، غمی که جنبه مثبت دارد و هموارکننده مسیر تعالی انسان است. این غم، ناشی از فراق یار است. غم دیگری که در مثنوی آمده است، جنبه منفی در احساسات انسان دارد و همان غم ناشی از فقدان و کاستی‌های امور مادی و دنیوی است. از دیدگاه مولوی «انسان نباید از رنج بگریزد، باید از آن استقبال کند و بداند که رنج، بر عشق او به متضاد رنج یعنی شادی و جذبۀ حاصل از اتحاد می‌افزاید.» (چیتیک، ۱۳۸۹: ۲۷۷).

کی کران گیرد ز رنج دوست دوست رنج مغز و دوستی آن را چو پوست

(۲د، ص ۲۲۲، ب ۱۰۱۱)

شاد از غم شو که غم دام لقا است اندر این ره سوی پستی ارتقا است

(۳د، ص ۳۶۵، ب ۵۰۹)

غم یکی گنج است و رنج تو چو کان لیک کی درگیرد این در کودکان

(۳د، ص ۳۶۵، ب ۵۱۰)

قند شادی میوه باغ غم است این فرح زخم است و آن غم مرهم است

(۳د، ص ۵۰۵، ب ۳۷۵۲)

غم چو آینه است پیش مجتهد کاندرا این ضد می‌نماید روی ضد

(۳د، ص ۵۰۶، ب ۳۷۶۲)

آنه ماری شیمل معتقد است که بیشترین بخش اشعار مولوی مربوط به رنج و محنت کشیدن در عشق می‌باشد و بیان‌گر این نکته است که رشد و تعالی انسان در قربانی شدن برای معشوق به دست می‌آید (شیمل، ۱۳۸۹: ۴۸۱).

جدول تشبیهات مربوط به غم در مثنوی معنوی

شماره بیت	نوع تشبیه	وجه شبه	مشبه به	مشبه
۱۷۷۹ / ۱	ساده	بی ارزش بودن در نظر دیگران (ارزشمند بودن در نظر مولوی)	خاک	غم
۲۲۵۴ / ۱	ساده	روزی و قسمت بودن	نان خورش (غذا)	درد و رشک
۱۵۵۹ / ۲	ساده	اصل چیزی بودن	مغز	رنج
۱۳۹ / ۳	ساده	هلاک کردن	کژدم	غم
۳۵۹ / ۳	ساده	گرفتار و اسیر کردن	زندان، چارمیخ، بیخ	غصه
۳۹۲ / ۳	ساده	مایه آزدگی بودن	خاک	غم
۵۰۹ / ۳	ساده	اسیر چیز ارزشمندی شدن	دام لقا	غم
۵۱۰ / ۳	ساده	ارزشمند بودن	گنج	غم
۵۱۰ / ۳	ساده	ارزشمند بودن	کان	رنج
۳۷۵۳ / ۳	ساده	ثمر داشتن	باغ	غم
۳۷۶۲ / ۳	ساده	حقیقت را نشان دادن	آینه	غم
۴۵۰۸ / ۳	ساده	مایه آزار و رنج بودن	خار	غم

تمام تشبیهات مربوط به غم و رنج که از سه دفتر اول مثنوی استخراج شده است، همه ساده هستند و مشبه به، یک تصویر واحد و ساده را نشان می‌دهد. در جاهایی که غم، تصویر منفی دارد، مانند تشبیه غم به خار، مبتلایان به این غم انسان‌های وارسته نیستند و نوعی تحقیر در آن ملاحظه می‌شود. مثلاً در بیت «زهر خواری را چو شکر می‌خورند/ خار غمها را چو اشتر می‌چرند» (۳د، ص ۵۳۹، ب ۴۵۰۸). بررسی ابیات فوق و تشبیهات مربوط به غم در مثنوی نشان می‌دهد که مولوی ضمن بیان ابیات خود به دو انسان توجه داشته است،

یکی انسان وارسته از امور دانی و پست و دیگری انسان اسیر در بند حس و امور دنیا. در نظر او غم برای انسان‌های وارسته جایگاهی متعالی دارد؛ اما برای گروه دوم، فقط یک احساس تلخ و گزنده است. به نوعی میان انسان‌ها مرز قائل می‌شود و عواطف و احساسات آنها را متناسب با جایگاه آن انسانها، متعالی یا مبتذل می‌شمارد. او در بیتی با استفاده از تشبیه ساده و کلیشه‌ای «غم، خاک است» این نکته را بیان می‌کند غم که برای عامه چون خاک پست و بی‌ارزش است، برای من مولوی جایگاه رفیعی دارد. «خاک غم را سرمه سازم بهر چشم/ تا ز گوهر پر شود دو بحر چشم» (د، ص ۸۱، ب ۱۷۷۹)

در اشعار سهراب، غم، معنایی مثبت دارد و معادل شادی است. غمی که سهراب از آن حرف می‌زند، غمی است لطیف که عارف آن را درک و تجربه می‌کند. این نوع غم، غم کاستی‌ها و خواستن‌های مادی نیست. وجه‌شبه‌هایی مانند دشت، گل، نوشدارو، آینه و... که برای غم و اندوه به کار رفته است، به زیبا و لطیف بودن این نوع از عاطفه اشاره دارد. درواقع، سپهری با مولوی هم‌داستان و هم‌عقیده است که؛ نگاه عارفانه شادی‌زاست.

«غم تبسم پوشیده نگاه گیاه است

و غم اشاره محسوس به رد وحدت اشیاست.»

(سپهری، ۱۳۸۳: ۳۰۶).

جدول تشبیهات مربوط به غم در شعر سهراب

ارجاع	نوع تشبیه	وجه شبه	مشبه‌به	مشبه
۲۷۶	ساده	وسعت داشتن	دشت	اندوه
۲۸۲	ساده	زود پژمرده شدن	گل	حسرت
۳۰۶	ساده	شادی بخشیدن و رنج زدودن	نوشدارو	اندوه
۳۰۶	ساده	شادی بخش بودن	تبسم پوشیده نگاه گیاه	غم
۳۰۶	ساده	پیام‌آور وحدت در عالم بودن	اشاره محسوس به رد وحدت اشیاست	غم
۴۳۵	ساده	صاف و زلال بودن	آینه	خزن

یکی از اقسام غم که در اشعار سهراب نمود برجسته‌ای دارد، احساس تنهایی و غربت است. احساس تنهایی و غربت از جمله عواطف و احساساتی است که برای انسان معاصر و مدرن بسیار ملموس است.

افراد اغلب از دیگران و از اجزای خود جدا می‌افتند، ولی در عمق جدا افتادگی‌ها، تنهایی اساسی‌تری جای دارد که به هستی مربوط است، تنهایی‌ای که به رغم رضایت-بخش‌ترین روابط با دیگران و به رغم خودشناسی و انسجام درونی تمام عیار، همچنان باقی‌ست. تنهایی اگزستانسیال به معنای اشاره دارد که میان انسان و هر موجود دیگری دهان گشوده و پلی هم نمی‌توان بر آن زد. (د. یالوم، ۱۳۹۵: ۴۹۶)

سپهری در اشعارش خودش را در میان سایر انسان‌ها غریب و تنها می‌بیند. «غربتی که سهراب از آن یاد می‌کند، همانند غربت مولانا، شکوه دور ماندن از اصالت و فطرت خویش است» (مزیدی، ۱۳۹۵: ۵) این احساس غربت و تنهایی که در بردارنده غم و اندوه است، با تشبیهات مختلفی به تصویر درآمده است.

تشبیه تنهایی به پیراهن:

باید امشب چمدانی را

که به اندازه پیراهن تنهایی من جا دارد بردارم

و به سمتی بروم

که درختان حماسی پیدا است

رو به آن وسعت بی‌واژه که همواره مرا می‌خواند

(سپهری، ۱۳۸۳: ۳۹۲).

سپهری در شعر یاد شده، تنهایی را به پیراهن تشبیه کرده است که طیف وسیعی از وجه‌شبه‌ها را می‌توان برای آن در نظر گرفت.

تنهایی مانند پیراهن همراه من است (وجه شبه: همراه بودن)

تنهایی مانند پیراهنی که دارم، سرمایه و توشه سفر من است (وجه شبه: سرمایه و توشه سفر انسان بودن)

تنهایی مانند پیراهن زینت و مایه زیبایی من است (وجه شبه: مایه زیبایی بودن)

اما با توجه به واژه «چمدان»، و نیز بندهای بعدی شعر که بیان‌گر سفر است، به نظر می‌رسد وجه شبه (سرمایه و توشه سفر بودن) مناسب‌تر است.

از طرف دیگر با توجه به عبارت «وسعت بی‌واژه»، در بند «رو به آن وسعت بی‌واژه که همواره مرا می‌خواند»، می‌توان این «تنهایی» را «احساس تنهایی و غربت عارفانه» در نظر گرفت؛ زیرا تجربیات عرفانی، فی‌الغالب صامت هستند و واژه ندارند و عبارت «وسعت بی-

واژه «می تواند اشاره‌ای به عوالم عارفانه باشد؛ زیرا زبان «در شرح و تفسیر تجارب عرفانی به کلی ناتوان است.» (یثربی، ۱۳۸۵: ۲۹) و در قلمرو شهود، هیچگونه کثرت و تمایزی وجود ندارد و مفهومی به دست نمی‌آید (همان: ۳۱) به بیان دیگر؛ «زبان که در سطوح متعارف، کاشف خداوند است؛ در سطوح عالی تر حجاب می‌شود و سیمای او را در سایه-سار خود پنهان می‌کند.» (نراقی، ۱۳۹۳: ۳۲).

همین نکته در مثنوی به روشنی بیان شده است که «گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است / لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است.» (مولوی، ۱۳۷۸: ۱۰) «نی همان نفس است، بریده از بستر خویش و نالان و سوزان از درد جدایی.» (چیتیک، ۱۳۹۴: ۳۶۴) شبستری می‌گوید:

معانی هرگز اندر حرف نآید که بحر قلزم اندر ظرف نآید

(شبستری، ۱۳۸۲: ۴۷)

بنابراین، می‌توان گفت تصویری که سپهری از تنهایی و غربت با استفاده از آرایه تشبیه خلق کرده است، با توجه به درونمایه عرفانی شعر «کفشهایم کو؟»، تصویری عارفانه است و نزدیک به همان احساس غربتی است که مولوی در نی‌نامه، به مخاطب خود عرضه کرده است.

مولوی، این تنهایی و احساس غربت را با آوردن «نیستان» ریشه‌یابی کرده است. از این رو، در نی‌نامه، احساس غربت، نه تنها بیان‌گر ساحت احساسات و عواطف شاعر است؛ بلکه دانسته‌ها و باورهای او را نیز بیان می‌کند. این درحالی است که در شعر سپهری، مخاطب، تنها شنونده گزارش عواطف و احساسات شاعر است.

«صدای تو سبزینه آن گیاه عجیبی است

که در انتهای صمیمیت حزن می‌روید.»

(سپهری، ۱۳۸۳: ۳۹۵)

تشبیه حزن به کوچه‌ای تنگ، وجه شبه تنگ بودن و چسبیده به هم (صمیمی) بودن را در خود دارد که بار معنایی مثبتی به حزن داده است. یا در بندهای «آن وقت انگشت تکامل / در هندسه دقیق اندوه / تنها می‌ماند.» (همان: ۴۲۵)، در هندسه دقیق اندوه، اندوه به حجمی زیبا و دقیق تشبیه شده است.

همچنین تشبیهاتی مانند «خیابان غربت / قارچ‌های غربت / صدای پر تنهایی / فلس تنهایی زندگی / سرطان شریف عزلت / دست‌های ساده غربت / خشت غربت / گل تنهایی / چینی نازک تنهایی من» از همین سنخ هستند. تنهایی در این تشبیهات، تنهایی انسان فرارفته از نیازهای اولیه بشری است. به جز مشبه‌های دو ترکیب «قارچ‌های غربت» و «سرطان شریف عزلت»، سایر مشبه‌ها، بار عاطفی و معنایی مثبت دارند که نشان می‌دهد غم و احساس تنهایی و غربت برای سپهری نه تنها تلخ نیست، بلکه دلنشین و زیباست.

مقایسه و بررسی تشبیهات مربوط به غم در مثنوی و اشعار سهراب نشان می‌دهد که در اندیشه مولوی دو نوع غم و درد و رنج وجود دارد. یک نوع آن که همان غم عارفانه و غم یار است، جنبه و تصویری مثبت دارد و دیگری که غم نان و کاستی‌های زندگی بشری است و خاص عوام و انسان‌های دنیاطلب است، تلخ و آزاردهنده است و تصویری منفی دارد؛ اما غمی که سهراب از آن صحبت می‌کند، از جنس دیگر است. غمی است که مختص گروه خاصی از انسان‌ها نیست. غمی فراتر از غم نان و نیازهای جسم بشر است. این غم، بیشتر بیان‌گر احساس تنهایی و غربت انسان است. در واقع می‌توان چنین گفت که در مثنوی دو نوع غم داریم؛ غم یار. غم غیر یار.

غم در مثنوی:

غمی که ناشی از یار و فراق نیست	غم که ناشی از یار و فراق اوست.
مربوط به انسان‌های دون‌مایه است.	مربوط به انسان‌های متعالی است (مثبت است)

غم در مثنوی و اشعار سپهری:

انسانی که غم نیازهای مادی و جسمانی خودش را می‌خورد.	انسانی که اسیر نیازهای جسمی و مادی خودش نیست و غم نیازهای معنوی‌اش را می‌خورد.	انسانی که غم نیازهای مادی و معنوی خودش را نمی‌خورد و غم یار دارد.	انسانی که تعالی یافته و غم نیازهای مادی و معنوی خودش را نمی‌خورد.
آزار دهنده است.	این غم مطرح نشده است.	لذت‌بخش است	لذت‌بخش است
این غم مطرح نشده است.	لطیف و مطلوب است.	این غم مطرح نشده است.	این غم مطرح نشده است.

می‌توان گفت در مثنوی هم انسان‌ها و هم احساسات و عواطف آنها (در اینجا غم) سیاه و سفید است. انسان‌ها یا خوبند یا بد. عواطف آنها هم هماهنگ با خود آنها یا خوب است یا بد و حد وسطی وجود ندارد. اما در اشعار سهراب، انسان فرومایه یا متعالی مطرح نیست.

انسان مدرنی که از مرز غم و رنج و نیازهای اولیه و حیوانی گذشته است، مورد بحث و اهمیت است. چنین انسانی برخلاف انسان مطرح شده در مثنوی نه سیاه است و نه سفید. بلکه خاکستری است.

۳.۳ مرگ

مرگ در عرفان در حکم تداوم زندگی و رهایی از محدودیت‌ها و تنگناهای آن است. مولوی، مرگ را نردبانی برای عبور از مراحل پایین و رسیدن به مراحل بالاتر می‌داند. «مولانا حکمت‌های متعددی را برای وقوع مرگ در عالم برمی‌شمرد، اما به نظر وی مهمترین حکمت مرگ، رسیدن به کمال برتر است.» (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۱۵۰) «یکی شدن مرگ و زندگی در عرفان کهن ما به کرات بیان شده است و یکی از تعبیری که تا حدی معلوم می‌کند شاعر حقیقتاً عارف بوده است یا خیر، تحقیق در تلقی او از مرگ است.» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۳۶)

تشبیهات مربوط به مرگ در مثنوی عبارتند از:

- | | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| کشتن و مردن که بر نقش تن است | چون انار و سیب را بشکستن است |
| (د، ص ۳۵، ب ۷۰۷) | |
| دانه مردن مرا شیرین شده‌ست | بل هم احیاء پی من آمده‌ست |
| (د، ص ۱۷۴، ب ۳۹۳۳) | |
| شد هوای مرگ طوق صادقان | که جهودان را برد این دم امتحان |
| (د، ص ۱۷۶، ب ۳۹۶۷) | |
| این جهان، بازی‌گه است و مرگ شب | بازگردی کیسه خالی پر تعب |
| (د، ص ۲۸۸، ب ۲۶۰۰) | |
| چون نداری نوحه بر فرزند خویش | چونکه فصاد اجلشان زد به نیش |
| (د، ص ۴۲۱، ب ۱۸۱۵) | |
| مرگ او و مرگ فرزندان او | بهر حق پیشش چو حلوا در گلو |
| (د، ص ۴۲۶، ب ۱۹۱۷) | |

- آنکه مردن پیش او شد فتح باب سارغوا آید مر او را در خطاب
(د، ۳، ص ۴۹۲، ب ۳۴۳۵)
- تا کنون اندر حرب بودم ز زیست تو چه دانی مرگ چون عیش است و چيست
(د، ۳، ص ۴۹۴، ب ۳۵۱۹)
- گربه مرگ است و مرض چنگال او می زند بر مرغ و پر و بال او
(د، ۳، ص ۵۱۶، ب ۳۹۸۴)
- گوشه گوشه می جهد سوی دوا مرگ چون قاضی است و رنجوری گوا
(د، ۳، ص ۵۱۶، ب ۳۹۸۵)
- چون نه شیری هین منه تو پای پیش کآن اجل گرگ است و جان تست میش
(د، ۳، ص ۵۱۶، ب ۳۹۹۸)

جدول تشبیهات مربوط به مرگ در مثنوی معنوی

شماره بیت	نوع تشبیه	وجه شبه	مشبه به	مشبه
۷۰۷/۱	ساده	از پوسته رها شدن	شکافتن انار و سیب	کشتن و مردن
۳۹۳۳/۱	ساده	رشد کردن	دانه (بذر)	مردن
۳۹۶۷/۱	ساده	زینت بودن	طوق	آرزوی مرگ برای انسان‌های صادق
۲۶۰۰/۲	ساده	پایان چیزی بودن	شب	مرگ
۱۸۱۵/۳	ساده	رهانیدن از رنج	فصاد	مرگ
۱۹۱۷/۳	ساده	شیرین و دلچسب بودن	حلوا در گلو	مرگ انسان راضی و فرزندانش
۳۴۳۵/۳	ساده	رها شدن	فتح باب	مردن*
۳۵۱۹/۳	ساده	شیرین و دلچسب بودن	عیش	مرگ
۳۹۸۴/۳	ساده	گلاویز شدن و کشتن	گربه	مرگ
۳۹۸۵/۳	ساده	سرنوشت و حکم نهایی را تعیین کردن	قاضی	مرگ
۳۹۹۸/۳	ساده	بی رحم و کشنده بودن	گرگ	اجل

مرگ در شعر سهراب سپهری همانند مثنوی، تصویری مثبت و شاد دارد. بیشتر مشبه‌به‌هایی که سهراب آورده است، پیچیده‌اند و جز در چند مورد از مشبه‌به ساده استفاده نشده است.

«پرش شادی از خندق مرگ»

(سپهری، ۱۳۸۳: ۲۹۶)

در بند «ریه‌های لذت پر اکسیژن مرگ است» (همان: ۳۰۴)، تشبیه مرگ به اکسیژن، بیان‌گر این نکته است که؛ مرگ، حیات‌بخش و ابزار تداوم حیات و زندگی است. این بند از شعر سهراب هم‌ارز با بیت «تا کنون اندر حرب بودم ز زیست/ تو چه دانی مرگ چون عیش است و چیست.» (د، ص ۴۹۴، ب ۳۵۱۹) در مثنوی است. در هر دو نگاه (سپهری و مولوی)، مرگ، معادل زندگی و تداوم حیات است. در قرآن نیز در آیه شریفه «و یخرج الحی من المیت» (روم: ۱۹) می‌تواند دربردارنده همین معنا باشد که مرگ را تداوم‌بخش زندگی و حیات می‌داند. همین نکته در طبیعت قابل درک و مشاهده نیز هست. اینکه موجودات برای بقای خویش از همدیگر تغذیه می‌کنند. در واقع، مرگ موجودی، سبب ادامه حیات موجود دیگر است نیز بیان‌گر همین نکته است.

سپهری در موارد بسیاری از آرایه تشخیص درباره مرگ استفاده کرده و مرگ را در قالب یک انسان تصور کرده است؛

«مرگ گاهی ریحان می‌چیند.

مرگ گاهی ودکا می‌نوشد

گاه در سایه نشسته است و به ما می‌نگرد.»

(همان: ۲۹۶)

«و به نرمی قدم مرگ می‌رسد از پشت

و روی شانه ما دست می‌گذارد.»

(همان: ۳۱۴)

جدول تشبیهات مربوط به مرگ در شعر سهراب سپهری

مشبه	مشبه‌به	وجه شبه	نوع تشبیه	ارجاع
مرگ	خندق	محل سقوط کردن	ساده	ص ۲۹۶

مرگ	اکسیژن	حیات بخش بودن	ساده	ص ۳۰۴
مرگ	انسانی که ریحان می‌چیند	لطیف بودن	مرکب	ص ۲۹۶
مرگ	انسانی که ودکا می‌نوشد	هنجار شکنی کردن	مرکب	ص ۲۹۶
مرگ	انسانی که در سایه نشسته است و نگاه می‌کند	تأمل کردن	مرکب	ص ۲۹۶
مرگ	انسانی که از پشت سر می‌آید و دست روی شانه آدم می‌گذارد	غافلگیر کردن	مرکب	ص ۳۱۴

تصاویر بلاغی مربوط به مرگ در اشعار سهراب، از منظر ادبی و هنری قوی‌تر، از تشبیهات و تصاویر بلاغی مربوطه در مثنوی هستند. تشبیهات سپهری علاوه بر معناآفرینی کارکرد ادبی برجسته‌ای دارند. بیشتر تشبیهات مرگ‌ب و انسان‌وار هستند (تشخیص). درحالی که در تشبیهات مولوی، اصل بر انتقال معناست نه خلق تصاویر ادبی و هنری.

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان می‌دهد که عواطف و احساساتی که در مثنوی نشان داده شده است، بیان‌کننده هم‌نوایی و آشتی انسان با خداست. در شعر سهراب که در بردارنده نگرش عرفانی او نیز هست، این هم‌نوایی و صلح و آشتی، بیشتر در رابطه انسان با طبیعت دیده می‌شود.

در مثنوی تصاویر مربوط به غم و عشق و مرگ، ساده هستند و به دو جایگاه انسانی اشاره دارند. انسانی که در بند مادیات و نیازهای ابتدایی خویش است و دیگر، انسانی وارسته از قیود مادی (سالک و عارف). بنابراین، انسان در مثنوی یا سفید است یا سیاه. تشبیهات در شعر سپهری پیچیده‌تر هستند. در شعر سهراب، انسان‌ها سیاه و سفید نیستند. حتی، مضامین بلند عرفانی نیز مخاطبشان انسانی است که خاکستری‌ست. چنین انسانی سیاه و سفید نیست و از ماندن در نیازهای اولیه فراتر رفته و در جستجوی معناست. غم در اشعار سپهری اقسامی دارد که مهمترین آن غم غربت و تنهایی است. چنین غمی در مثنوی و به ویژه در نی نامه مطرح شده است و منحصر به عارف و سالک است؛ اما سپهری آن را

به عموم مردم نسبت داده است که در تناسب با ویژگی‌های انسان مدرن است. در مثنوی دو نوع غم مطرح شده است؛ الف- غمی که مفهومی معادل شادی دارد و انسان را اعتلا می-بخشد. چنین غمی به انسان‌های کمال‌یافته اختصاص دارد. ب- غمی که تلخ و گزنده است و به انسان‌های دانی اختصاص دارد. چنین غمی، به امور مادی و غریزی مربوط می‌شود. عشق، در مثنوی و اشعار سهراب، مفهومی زیبا و جمال‌گرایانه دارد. تشبیهات مربوط به عشق در مثنوی ساده و در اشعار سهراب پیچیده‌تر و بیشتر مرکب هستند. تصاویر مربوط به مرگ، هم در مثنوی و هم در اشعار سهراب، مثبت و شادند، اما از نظر ادبی و بلاغی، در شعر سهراب تشبیهات مرگ قوی‌تر و خیال‌انگیزترند و بیشتر مرکب و انسان‌وار (تشخیص) هستند. تشبیهات سپهری درباره عشق، غم و مرگ، علاوه بر معناآفرینی کارکرد ادبی برجسته‌ای دارند. درحالی که در تشبیهات مثنوی، انتقال معنا اهمیت دارد نه خلق تصاویر ادبی و هنری.

کتاب‌نامه

قرآن کریم

اسپهرهم، داوود و تصدیقی، سمیه (۱۳۹۷). «استعاره شناختی عشق در مثنوی مولانا»، متن پژوهی ادبی، دوره ۲۲، شماره ۷۶. ص ۸۷-۱۱۴.

امین، احمد و صادقی، علی اصغر (۱۳۹۷). «جایگاه غم و شادی در مثنوی مولانا و مقایسه چند دیدگاه متفکر گذشته و امروز، کنفرانس بین‌المللی مطالعات زبان، ادبیات و فرهنگ، تفریس، کشور گرجستان».

بینا (۱۳۹۰). اصطلاحات صوفیان؛ مرآت عشاق، تصحیح مرضیه سلیمانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم.

پارساپور، زهرا و فتوحی، فرناز (۱۳۹۲). «تأثیرپذیری سهراب سپهری از عرفان شرق در حوزه اخلاق زیست محیطی»، فصلنامه ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال سوم، شماره چهارم. ص ۱۹-۳۶.

جلال‌الدین محمد، مولوی (۱۳۷۸). مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، تهران: پژوهش، چ پنجم. جلال‌الدین محمد، مولوی (۱۳۸۸). کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: صدای معاصر، چ پنجم.

چیتیک، ویلیام (۱۳۸۹). راه عرفانی عشق، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، تهران: پیکان، چ پنجم. چیتیک، ویلیام (۱۳۹۴). عشق الهی، ترجمه سید امیرحسین اصغری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ اول.

- دیالوم، اروین (۱۳۹۵). *روان‌درمانی اگزستانسیال*، ترجمه دکتر سپیده حبیب، تهران: نی، چ هفتم.
- سپهری، سهراب (۱۳۸۳). *هشت کتاب*، تهران: طهوری، چ سیزدهم.
- سجادی، سیدجعفر (۱۳۹۳). *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، تهران: طهوری، چ دهم.
- شبستری، محمود بن عبدالکریم (۱۳۸۲). *گلشن‌راز*، تصحیح کاظم دزفولیان، تهران: طلایه، چ اول.
- شریفیان، مهدی، (۱۳۸۶). «بررسی فرآیند نوستالوژی در اشعار سهراب سپهری»، پژوهشنامه ادب غنایی، سال پنجم، شماره هشتم.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۳). *صور خیال در شعر فارسی*، تهران: آگه، چ هفدهم.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۲). *نگاهی به سپهری*، تهران: ۱۳۸۲، چ هشتم.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۶). *بیان*، تهران: میترا، چ دوم.
- شهباز، محسنی، (۱۳۹۱). «مرگ از نگاه مولوی»، فصلنامه علمی - پژوهشی زبان و ادب فارسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنج، سال چهارم، شماره ۱۳، ص ۱۲۹-۱۴۰.
- شیمیل، آنه‌ماری (۱۳۸۹). *شکوه شمس*، ترجمه حسن لاهوتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ششم.
- عباسی، زهرا و امین خسروی (۱۳۹۶). «بررسی مفهوم تکاملی مرگ در اشعار مولانا براساس نظریه استعاره شناختی مدل فرهنگی استعاره زنجیره بزرگ»، دو فصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، سال نهم، شماره ۱۷، ص ۷-۳۰.
- فرانکلین، ساموئل اس (۱۳۹۲). *روان‌شناسی شادی*، ترجمه علیرضا سهرابی و دکتر فرامرز سهرابی، تهران: پندار تابان، چ اول.
- فروم، اریک (۱۳۹۴). *انسان برای خویشتن*، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: بهجت، چ ششم.
- کاشانی، عبدالرزاق (۱۳۹۱). *اصطلاحات صوفیه*، ترجمه محمد خواجه‌جوی، تهران: مولی، چ چهارم.
- کمپانی زارع، مهدی (۱۳۹۶). *مرگ‌اندیشی از گیل‌گمش تا کامو*، تهران: نگاه معاصر، چ اول.
- مزیدی، محمدجعفر، (۱۳۹۵). «تطبیق اندیشه‌های عرفانی مولانا و سهراب سپهری»، دومین همایش بین‌المللی شرق‌شناسی، مطالعات ایرانی و بیدل‌پژوهی، هند، موسسه سفیران فرهنگی مبین.
- نراقی، آرش (۱۳۹۳). *حدیث حاضر و غائب*، تهران: نگاه معاصر، چ دوم.
- نوروزی داودخانی، نورالله (۱۳۹۱). «معانی، تصاویر و تعبیر مرگ در اشعار سهراب سپهری و فریدون توللی»، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال دهم، شماره هجدهم، ص ۱۸۵-۱۹۶.
- یثربی، سید یحیی (۱۳۸۲). *فلسفه عرفان*، قم: بوستان کتاب، چ پنجم.
- یثربی، سیدیحیی (۱۳۸۵). *طربناک آب*، تهران: علم، چ اول.